

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

بحث در مناقشه‌ای بود که از کلمات حضرت امام قدس سره برای استدلال به آیهی مبارکه‌ی تجارت استفاده می‌شود. و آن این است که تمسک به آیهی شریفه در مواردی که احتمال می‌دهیم پیش شارع یک چیزی که عرف آن را باطل می‌داند حق بدانند یا چیزی را که عرف حق می‌داند را باطل بدانند تمسک به دلیل در شبهه‌ی مصداقیه است و تمسک به دلیل در شبهه‌ی مصداقیه هم که باطل است.

توضیح ذلک: این است که می‌فرمایند... این مقدمه‌ی اولی، این توضیح چند تا مقدمه دارد. مقدمه‌ی اولی این است که موضوعات سه قسم هستند بعضی از آن‌ها موضوعات تکوینی هستند یعنی در خارج امور متأصله هستند آب مثلاً، سماء، ارض، تراب و امثال ذلک. بعضی‌ها هم موضوعات اعتباریه هستند مثل عقد و امثال ذلک. و بعضی هم امور انتزاعی هستند. که باطل و حق این چنین است.

باطل عبارت است... به نظر مبارک ایشان، می‌فرمایند باطل آن است که هیچ اثری بر آن مترتب نباشد. در هیچ اوعیه‌ای از اوعیه و پیش هیچ کس. این می‌شود باطل.

پس باطل بودن یک چیز معلّق است در حقیقت بر این که هیچ اثری بر آن مترتب نباشد. و اگر شارع یا عقلائی بر یک چیزی اثر مرتّب کردند این حتی پیش همین عقلاء هم دیگر باطل نیست و منشأ انتزاع ندارد باطل بودن. و این مسئله را ایشان در جاهای مختلف به آن پرداختند و بیان فرمودند.

در جلد یک، صفحه‌ی 206 می‌فرمایند «أنّ الباطل هو عنوان انتزاعی من منشأ واقعی و عناوین المعاملات أُمُور اعتباریة لا انتزاعیة» بیع را از چیزی انتزاع نمی‌کنیم یک امر اعتباری است که انشاء می‌شود. «فللباطل واقعیة بواقعیة منشأ انتزاع و هو ما لا اثر له بحسب الواقع و بحسب جعل العقلاء و الشارع فإن کان شیءٌ ذا اثرٍ واقعاً و لو بنظر طائفة من العقلاء أو بحسب جعل الشارع الأقدس لا یكون باطلاً و لهوا بل یكون حقاً و هذا امرٌ واقعیٌ تسیر الشبهة مع احتمال تحققه مصداقیة و بالجملة الباطل ما هو مسلوب الاثر بالسلب الکلی واقع» هیچ اثر نباشد. «و ما له اثر جزئی معتدّ به لا یكون باطلاً و لهواً فللباطل وجودٌ واقعی و لو بوجود منشأ انتزاع و لو بوجود منشأ مع قطع النظر اعتبار

العقلاء» امور اعتباریه معتبر می‌خواهد که اعتبار کند اگر هیچ آدمی توی عالم نباشد بیع خب اصلاً تحقق پیدا نمی‌کند. اما فوقیت این برای این، آسمان برای زمین، کسی باشد یا نباشد. چون منشأ انتزاع آن نیست فوقیت آن هست تحت ارض هم است. امور انتزاعیه به وجود منشأ انتزاعش تحقق واقعی دارد. معتبر نمی‌خواهد. اما امور اعتباریه تا کسی نباشد اعتبار کند آن را معتبر حاصل نمی‌شود در عالم اعتبار. «بخلاف الامور المتقوّمه بالاعتبار فإنّ واقعيتها به» یعنی به اعتبار است «فلا يُدفع الاعتبار العقلائی بإحتمال الردع بل لا يُدفع كثيراً ما بوصول الردع ايضاً» ردع هم باعث آن نمی‌شود امور اعتباری، او اعتبار کرده. بله اعتبار کرده وجود دارد. حالا ممکن است او اثر بر آن بار نکند ولی اعتبار شده دیگر. ولی امور انتزاعی این...

اما در امور انتزاعی اگر شارع آمد گفت که این درست است در حالی که واقعاً باطل نیست چون بوجود منشأ انتزاع وجود دارد. ما نمی‌دانیم شارع این کار را کرده یا نکرده، اگر کرده در واقع این باطل نیست. و در واقع حق است.

س: آن وقت برعکس آن چی؟ اگر شارع واقعاً یک امری را که؟؟؟ باطل است امام می‌گویند این الان حق است یا باطل است؟ اگر برعکس آن باشد یک عمری را ما فکر می‌کنیم حق است شارع می‌گوید باطل است. شما می‌گویید باطل وقتی هست که کلاً اثر نداشته باشد ما روی عقلاء اثر می‌گذاریم پس چرا؟؟؟

ج: حالا ایشان آن طرفش را حرف نزده این اشکال... حالا همین سؤال هست که از آن طرفش را هم می‌فرماید؟ حق و باطل دیگر هر دوی آن‌ها باید انتزاعی باشد.

س: می‌گفت باطل کلاً نباید؟؟؟

ج: این یک جا هست از عبارات ایشان که ...

س: ممکن است بگویم باطل یعنی چیزی که مسبوق الاثر باشد؟؟؟ صرف ترتب اثر در برخی از؟؟؟ عقلائی با منع شارع را نفرمایید که این مصداق حق است؟؟؟ این ممکن است که باشد؟

ج: حالا این را من پیدا نکردم جایی که راجع به حق حالا ایشان ...

س: یعنی قابل گفتن هست که اگر شارع منعی کرد و لو در وعائی این اثر بر آن مترتب باشد این حق واقعی نیست و لو آن طرفش باطل واقعی هست.

ج: باز در صفحه‌ی 171 می‌فرماید که «ثمّ إنّ تنفيذ الشارع ما هو باطلٌ لدى العقلاء إن كان من قبيل التخصيص مع حفظ الموضوع فلا شبهة في جواز التمسك بالآية مع احتمال ورود المخصص كما لا شبهة في عدم جوازه لو كان حكم العقلاء بالبطلان و اللغوية معلقاً على عدم ورود التنفيذ و الإجازة من الشارع الاقدس المالك للمال و المالك إذا كان هذا الحكم كالقيد الحاف بالكلام و وجهه واضح و أمّا لو كان من التعليقات النظرية بحكم المنفصلات و يقع الكلام في أنّ المقام من قبيل ما كتّا في دليل السلطنة» یا این که آن جور نیست «بل يصحّ تمسك به مطلقاً الاقوى و الثانى» حاصل فرمایش ایشان این است در این جا، که این قیود دو جور است یک وقت قیودی است که کالحاف بالكلام است یک وقت نه کالحاف نیست. اگر کالحاف باشد پس اول اصلاً انعقاد ظهور نمی‌شود و تخصیص دیگر معنا ندارد. اما اگر کالحاف نباشد و نظری باشد انعقاد ظهور می‌شود و بعد تخصیص

درست است. ولی این مطالب در کجا درست است؛ تخصیص و احتمال تخصیص و این‌ها؟ در جایی که آن امر محتمل، آن قید ربطی به موضوع نداشته باشد. موضوع محفوظ باشد. ولی اگر نه، موضوع را دگرگون می‌کند آن‌جا دیگر این حرف‌ها اصلاً پیش نمی‌آید و حق این است که در باب باطل این تقیید در موضوع دخالت می‌کند نه در حکم، که بگوید باطل هست سر جای خودش من تخصیص می‌زنم. نه، کار شارع باعث می‌شود که باطل، باطل نباشد دیگر آن باطل نباشد. نه باطل هست و علی‌رغم باطل بودن می‌گوید این باطل را من استثناء می‌کنم.

«الاقوى هو الثانى للفرق بين دليل» چون استدلال به دلیل سلطنت برای صحت بیع یا صحت نمی‌دانم معاطات و امثال ذلک ایشان آن‌جا را اشکال دارد می‌گوید این تمسک به دلیل در شبهه‌ی مصداقیه می‌شود این حرف‌ها آن‌جا هم می‌آید. بعد می‌گوید آن‌جا با این‌جا این فرق را دارد که «لأنّ تعليق هناك للحكم مع حفظ الموضوع و مع احتمال ورود مزاحم الاقوال السلطنة يتمسك باطلاقة كما مره و اما فى المقام فيكون التعليق فى موضوع الحكم لأنّ المفروض أنّه مع ورود دليل من الشارع يخرج الباطل عن كونه باطلاً فهو من قيود موضوع الحكم فيكون التمسك بها نظير التمسك بالشبهة المصداقية للعام» بعد می‌فرماید «ثمّ إنّ الظاهر عدم كون الإخراج من قبيل التخصيص؛ لأنّ الآية آية عن التخصيص الحكمى، فمن المستهجن عرفاً أن يقال: «لا تأكلوا ما حصل بالباطل إلا هذا الباطل فلا يحتمل تجويز الباطل تخصيصاً مضافاً إلى أنّ حكم العقلاء فى مثل المقام أى فى نحو الفسخ بالبطلان و عدم التأثير معلق على عدم ورود التنفيذ من المالك الحقيقى، و بعد وروده لا يرون الفسخ لغواً و بلا أثر» بعد از آن مالک حقیقی بگوید اصلاً عقلاء آن را لغو بلا اثر نمی‌بینند. «و المراد بالعقلاء هم الخاضعون لله تعالى، و الذين يرونه مالكاً حقيقياً، له التصرف فى الأموال و النفوس، فيكون المحيط محيط التوحيد، لا الإلحاد و عدم الاعتناء بالمبادئ» بعد می‌فرمایند حالا اگر شک کردید که باز چه جوری هست؟ آیا این موضوع را خراب می‌کند یا تخصیص می‌خواهد بزند باز هم نمی‌توانیم تمسک بکنیم. «و لو شكنا فى أنّ المقام من قبيل التخصيص، أو رفع الموضوع، لا يصحّ التمسك بها أيضاً؛ بعين ما ذكر»

پس بنابراین مقدمه‌ی اولی این شد که باطل یک امر انتزاعی هست و معلق است بر این که هیچ اثری نباشد نه پیش شارع و نه پیش عقلاء، بعضی‌ها هم تصریح کردند حالا به این‌که در هیچ اوعیه‌ای از اوعیه و پیش هیچ عاقلی از عقلاء، تصریح کردند به این مسئله، در بعضی از جاها حتی این عبارت را هم دارند.

مثلاً این‌جا این‌جوری فرموده است. در صفحه‌ی 200 «أنّ الفسخ إذا كان فى العرف غير مؤثّر بعدّ بالغاً لغواً و باطلاً لأنّ المفهوم الباطل عبارة عن ما لا اثر له فإذا جعله الشارع مؤثّراً يُخرجه بذلك العنوان الباطل لأنّ فى خروج الشئ عنه يكفى ترتّب اثر عليه فى الجملة» همین، که یک اثر فى الجملة بر آن بار بشود از باطل بودن دیگر خارج می‌شود. فلذا می‌خواهد باطل باشد باید هیچ اثری بر آن مترتب نباشد. از ناحیه‌ی هیچ‌کس. «و لا يجب أن يكون ذا اثر بجميع الإعتبارات و فى جميع الاوعية» همین که بعضی و لو شارع «فالبطلان متقوم بعدم كون شئ ذا اثر بوجه و مقابله» از این‌جا شارع «و مقابله غير الباطل و هو ما يكون مؤثّراً فى الجملة» از این‌جا شاید بتوانیم بفهمیم که مال حق مقابل باطل حق است دیگر، حق آن هست که فى الجملة اثری بر آن بار باشد. این حق است. آن هم که هیچ اثری بر آن نیست باطل است. این مقدمه‌ی اولی.

مقدمه‌ی ثانیه: وقتی ما احتمال می‌دهیم شاید پیش شارع اثر داشته باشد این چه می‌شود؟ احتمال می‌دهیم که ان شاءالله اثر داشته باشد. از باطل بودن احتمال می‌دهیم که خارج شده دیگر. وقتی علم ما هم دخالت ندارد چون امر انتزاعی است که منشأ آن وقتی وجود داشته باشد آن در عالم نفس الامری وجود دارد. امور انتزاعیه این چنین هستند. پس اگر ما احتمال دادیم ممکن است باطل نباشد و حق باشد.

مقدمه‌ی سوم هم این است که تمسک به دلیل در شبهه‌ی مصداقیه هم که باطل است پس ما نمی‌توانیم تمسک بکنیم.

س:؟؟ شبهه مصداقیه؟؟

ج: پس به آیه نمی‌توانیم تمسک بکنیم؛ چون تمسک به دلیل در شبهه‌ی مصداقیه است.

و اما اگر شما بخواهید... این تتمه را این جا بگویم. اگر شما بخواهید با استصحاب بگویند درست است احراز موضوع می‌کنیم با استصحاب، استصحاب منقح موضوع، می‌گوییم ان شاءالله شارع نمی‌دانیم اثری مترتب کرده یا نکرده؟ می‌گوییم نکرده. اصل این است که نکرده. ایشان فرموده که «فیه کلام» که می‌توانیم با استصحاب درست بکنیم این وارد بحث جدید شدیم، فیه کلام. شاید قبلاً عرض کردیم توی بحث ... فیه کلام، ممکن است که مقصود ایشان این باشد که این استصحاب ممکن است شبهه‌ی مثبت داشته باشد. چون باطل عنوان انتزاعی است از این که اثر نداشته باشد. شما استصحاب عدم اثر می‌کنید تا آن... می‌گویند پس منشأ انتزاع وجود دارد پس باطل است. یا پس حق. این جا با استصحاب موضوعی هم نمی‌شود کاری کرد.

س:؟؟ نجاست چیه؟ یک عنوان انتزاعی از یک واقعیت است.

ج: ما خود نجاست را استصحاب می‌کنیم.

س: نه عدم نجاست اشیاء را،؟؟ یک زمانی نبوده و نجس هم چیز؟؟ نبوده که نجس بشود، حالا که شده و نجاست؟؟

ج: اولاً نجاست امر انتزاعی نیست، اعتباری است. شارع اعتبار می‌کند. یا امر حقیقی است انکشاف عنه الشارع. یا امر اعتباری است. اعتبار می‌کند. مثلاً فرض کنید یا هر دو جور آن هست. مثلاً در کافر می‌گویند اعتباری هست ولی در مثلاً بول و فلان و این‌ها واقعی است که شارع هم قبول کرده است. ولی انتزاعی نیست.

مثلاً شما شک دارید که این فوق است یا فوق نیست. الان این جسم فوق است یا فوق نیست. استصحاب بکنی به این که این کان قبلاً تحتش و حالا هم تحت است پس این فوق است. این می‌شود مثبت.

خب پس بنابراین این شبهه‌ای است که این جا ممکن است بشود. آیا از این شبهه ما می‌توانیم تخلص بجویم؟ شاید دو تا جواب بدهیم یکی...

س:؟؟

ج: یعنی با سه خفیه می‌خواهم بگویند. نه این جوری نیست.

س: ???

ج: ان شاء الله توی استصحاب بحث چیز که می‌آید آن‌جا این تفصیلاً هم بحث باید بشود.

س: ???

ج: خب چنین ولایتی خدا داده باشد چه اشکالی دارد؟ ولایت فقیه پس چه هست؟

یکی این‌که ما مبادی و فرمایشات ایشان را بپذیریم که باطل این‌جوری است حق این‌طوری است و همه‌ی این‌ها را بپذیریم. اما آن بیانی که می‌گفتیم اگر آن بیان را ایشان قبول داشته باشند و آن این است که از اطلاق مقامی می‌خواستیم کشف بکنیم. که شارع مقدس این را فرموده نسبت به موضوعات هم هیچ نگفته، اگر این شبهه باشد که همه‌جا مختل می‌شود. پس معلوم می‌شود نهی نکرده. به اطلاق مقامی حجت پیدا می‌کنیم اماره پیدا می‌کنیم بر این‌که وقتی که واگذار به خودشان کرده ...

س: ???

ج: بله دیگه، استصحاب که جواب نمی‌دهد. ??? اشکالش درست است. می‌خواهیم بگویم اگر اطلاق مقامی و این‌که به خود عرف واگذار شده در مصادیق، و حال این‌که اگر شارع چنین کاری را کرده باشد و این‌ها بخواهند شک بکنند خب هیچ فایده‌ای ندارد که. این یک جواب که این‌جور جواب بدهیم.

جواب دوم این است که این فرمایشات را اگر تصدیق بکنیم در باطل درست است. که باطل آن چیزی است که هیچ اثری ... شما می‌فرمایید هیچ کسی بر آن اثر بار نکند.

س: قبول می‌کنید در باطل؟

ج: نه می‌گوید اگر قبول بکنیم در باطل ...

ولی طبق فرمایش خود ایشان اگر عقلاء یک چیزی را حق می‌دانند ولی احتمال می‌دهند که شارع باطل بداند خب اگر در آن طرف می‌فرمایید که این نقطه‌ی مقابل آن شد دیگر. خب همین که عقلاء حق می‌دانند باید حق باشد دیگر. یک اثری بر آن بار است دیگر. شما که می‌گویید یک اثری بر آن بار باشد پیش عقلاء می‌شود حق. و لو شارع قبول نکند. مگر این‌که شما بپایید بگویید که نه عقلاء در حق می‌گویند اثر باشد آن مالک الملوک ...

س: ??? محیط توحید وقتی باشد این‌طوری هست. فیکون المحيط ???

ج: این‌جور است؟ یعنی عقلاء ...

س: فرمایش من از اساس اشکال دارد ولی با این بیان قابل تصحیح است. ???

س: این آیه مخاطبش کی هست؟ مخاطبش آن عقلائی هستند که در این سبب دارند اکل می‌کنند یعنی اثر بر آن مترتب کردند خب پس اصلاً مورد ندارد اگر بخواهیم بگویم ??? همیشه مورد نهایی عقلائی است که ??? آیه می‌خواهد آن‌ها را خطاب قرار بدهد. قطعاً این معنا مراد نیست.

ج: نه. فلذاست ایشان ...

س: پس قبول دارید بین حق و باطل می‌شود فرق گذاشت؟

ج: به این معنا. و لو این که آن عبارتی که خواندیم فرمودند مقابل آن هست. همین که یک اثری... خود ایشان هم فرمود دیگر، فرمود باطل آن هست که هیچ اثری نداشته باشد. سلب کلی، هیچ اثری بر آن نباشد. از ناحیه‌ی هیچ کس. همین که اثری بر آن بار باشد دیگر مقابل آن هست پس می‌شود حق. وقتی که حق شد پس دیگر تمسک به دلیل در شبهه‌ی مصداقیه برای بحث ما نمی‌شود. و لعلّ این که در تمام سراسر کلمات ایشان که من الان با این که خیلی تتبع کردم در کلمات ایشان در جاهای مختلف، پنج جلد این کتاب را، ندیدم که در این بخش آن، آن‌جاهایی که ایشان می‌خواهد با عقد مستثنی منہ چیزی را درست بکند آیا آن‌جا این اشکال تمسک به دلیل در شبهه‌ی مصداقیه را فرموده است؟

س: عقد مستثنی.

ج: مستثنی، بله، یعنی تجارة عن تراض.

خب اگر این جوری گفتیم آن وقت این شبهه این‌جا حل می‌شود که خود ایشان استدلال کرد به همین آیه برای این که عقل فضولی مقرون به رضای مالک درست است به همین آیه استدلال کرد خب این‌جا بیاید بگوید آقا تمسک دلیل در شبهه‌ی مصداقیه است. چرا؟ برای این که عقلاء درست می‌دانند شاید شارع درست نمی‌دانیم. احتمال که می‌دهیم شاید شارع درست نمی‌داند.

از این درمی‌آید که کأنّ همین که عقلاء درست می‌دانند درست است، حق است دیگر. و لو این که شارع قبول نداشته باشد.

س: برای ما تمسک حجت است اگر رسید به ما تخصیص می‌زنیم؟؟؟

ج: بله آن وقت تخصیص می‌شود. این حق است مثلاً...

س: آخر عادی هم نیست حاج آقا اتفاقاً. این که حقی که ما این قدر عام می‌خواستیم تعریف بکنیم که و لو یک عاقل در یک وعائی در یک عرف خاصی می‌خواهد بگوید حق است این اکل بر این مینا تناسب حکم و موضوع ابا نمی‌فرماید واقعاً. این تعریف عام از حق اباء از تخصیص ندارد اصلاً که بگویید نه این هم؟؟؟ بله یک وقتی یک حرفی را ما تا حالا؟؟؟ یک حق واقعی است که یک اثر واقعی دارد و همه هم آن را درکش می‌کنند آن بله آبی از تخصیص است ولی این حرفی که یک‌جایی یک کسی یک جوری، بعد هم شارع بیاید؟؟؟

ج: بله ممکن است که کسی این‌طوری بگوید دیگر.

خب این هم یک جواب دیگری است بر تخلّص. پس یک جواب برای تخلّص این شد که از اطلاق مقامی استفاده بکنیم.

یک جواب دیگر برای تخلّص این است که در ناحیه‌ی حق و مستثنی این‌جا... چون فرض این است که ما چیزی را می‌خواهیم بگوییم که حق است دیگر. حق می‌دانیم آن را، عقلاء را می‌گوییم حق است. فقط نمی‌دانیم شرعاً چه‌طور است؟ می‌خواهیم به عقد مستثنی تمسک کنیم بگوییم صحیح است. خب پس بنابراین تمسک دلیل در شبهه‌ی مصداقیه

نیست. یقین داریم حق در آن صادق است چون طبق این مبنا عقلاء که دارند می‌گویند صحیح است یا لااقل بخشی از عقلاء می‌گویند صحیح است. چون وقتی بخشی می‌گویند باطل نیست. باطل که نبود خب چه هست؟ حق است دیگر.

س: با همان ??? مراد از عقلاء خاضعون لله تعالی هستند می‌گفت توی محیط ???

ج: یعنی مقید می‌کنند.

س: یعنی در واقع عقلاء زمانی که احراز نکنند نظر شارع چه هست این را می‌خواست بگوید دیگر. یعنی حق و باطل را باید از خدا بگیریم.

ج: نه. معلّق است. نه که از او باید بگیریم.

س: همین معلّق است وقتی که معلّق باشد باز دوباره ???

ج: معلّق است بر چی؟ بر این که او نباید بگوید اثر بار بکند.

س: که باطل بشود حق.

ج: اگر اثر بار کرد می‌شود حق، دیگر باطل نیست. چون باطل آن هست که هیچ اثری نداشته باشد.

س: در حالی که اگر این‌ها خاضع لله نباشند اصلاً خدایی قبول ندارند تا بگویند اثر نزد کسی وجود دارد پس از باطلی که ???

س: نه ممکن است که خاضع لله باشد به عنوان یک بخشی از عقلاء، ???

س: وقتی خدا را قبول ندارند دیگه ذ اثری نیست که اثر ???

س: نه خاضع یعنی همه چیزش را از خدا می‌گیرد محیط توحید است.

س: خب همین دیگر.

س: ??? به عنوان بخشی از عقلاء قبول داشته باشند. باز هم همین فرمایش می‌آید دیگر.

س: نکته همین است دیگر، این حرفی می‌آید ایشان می‌گوید التفات به ??? بخاطر این است که می‌گوید عرف فکر می‌کنند باطل است اگر بگویند عرف، عرف خاضعون نیست پس خدا را هم قبول ندارد تا اثری بر آن بار بکند. پس لا ??? آن‌هایی که خاضعون هستند پس ???

س: به عنوان احد عقلاء ممکن است قبول داشته باشد و لو خاضع نباشد خاضع یک دفعه همه‌ی چیزش را از خدا می‌گیرد.

س: این حرف، حرف خوبی هست. آقای اثنی عشری هم آن روز زدند. این حرف خوبی است که می‌گوید و لو این که من قبول ندارم ولی می‌گویم نزد همان حرفی که شما می‌زنید در ??? این حرف خوبی است ولی خاضعون ???

س: حاج آقا حالا اصل این نسبی بودن را شما قبول دارید؟

ج: حال این تا این جا، حالا اصل میانی. می‌توانیم این جوری بگوییم که باطل آن است که هیچ اثری نباشد از هیچ عاقلی از هیچ عقلانی یا شارع نباشد. این یک تالی فاسدهایی دارد که حالا یا ما... حالا این جا ما دست به عصا راه می‌رویم البته چون طرف ما یک شخص بزرگی است. و متضلع در معقول و منقول است. اگر این ظاهری را که ما الان معنا می‌کنیم و می‌فهمیم از کلمات، کلمات ایشان مقصود باشد حالا چیز دیگری مقصود است یا بنده نرسیدم به آن مغز آن مطلبی که می‌فرمایند آن را کاری نداریم. ولی بحسب فهمی که حالا ما از ظاهر کلمات کردیم...

می‌گویند شیخ اعظم یک مدتی درس را تعطیل کردند و نمی‌آمدند درس. این شاگردهای مهم ایشان مثل میرزای شیرازی، میرزا حبیب‌الله رشتی، مثلاً آقای آشیخ حسن نجم‌آبادی، که می‌گویند ایشان خیلی عجیب و غریب بوده، این دیدند نمی‌آید مثلاً آقای آشتیانی. رفتند خدمت ایشان، ایشان فرمودند می‌بینم به حرف‌های من یک اشکالاتی می‌کنند که اصلاً ربطی به مطلب ندارد. می‌ترسیدم من هم اشکالاتی که به قوم می‌کنم همین‌جور ربطی به حرف آن‌ها نداشته باشد. مثلاً به محقق کرکی اشکال می‌کنم. به فلان اشکال می‌کنم شاید همین‌جور باشد.

این‌ها یک جوابی به شیخ رضوان‌الله علیهم، شیخ قانع شد. عرض کردند آقا شما که توی درس اشکال می‌کنید این همه فحول و این‌ها نشستند این‌جا، اگر شما خطا کرده باشید اشکال می‌کنند به شما، جلوی شما می‌ایستند. آن‌هایی که شما اشکال می‌کنید خب کسی نیست که اشکال را جواب بدهد این آقا همین‌جور نشسته اشکال می‌کند. اما این‌جا توی یک محفلی دارید اشکال می‌کنید که ...

س: آن موقع شاگرد نداشتند؟

ج: حالا یک‌جا کتابی نوشتند یا یک‌جا ... توی یک محفلی دارید اشکال می‌کنید که هستند اگر ببینند شما دارید اشتباه می‌کنید جلوی شما می‌ایستند.

س: ???

ج: نه، با استنادارش. و آن این است که حالا اگر ما بگوییم یک چیزی عند یک قومی، یک عده از عقلاء آن را قبول دارند یا اثر بر آن بار می‌کنند این باطل نیست و حق است. باطل نیست. حالا آن طرف آن را هم بگو، باطل نیست. خب این معاملات ربوی باطل نیست دیگر.

س: ??? ما شک داریم.

ج: یعنی چی شک دارید؟ باطل نیست دیگر. فرمود دیگر. باید سلب کلی باشد. خب سلب کلی نیست دیگر.

س: حرف این است که شارع گفته نکن.

ج: خب پس باطل نیست. می‌توانیم بپذیریم که این باطل نیست؟

س: بله تا جایی می‌توانیم بپذیریم ربا ما باشیم و عقل عقلای ما، و تسمیه و واژه‌هاست بله حق است.

ج: و از آن طرف هم بگویم حق است.

س: بله، اصلاً باطل نیست. ???

ج: تثلیث را یک عده فائل هستند. پس باطل نیست.

س: نه بابا این حرف اصلاً ...

س: تثلیث جنبه اعتقاد است، می‌خواهم بگویم جهان‌بینی ما چه طور است چه ربطی ???

ج: خب اشکالی ندارد فائل هستند دیگر، باطل نیست.

س: ما حق و باطل را فعلاً داریم این‌جا که اثر می‌خواهیم ???

ج: ببینید به نظر می‌آید حق و باطل ملاک واقعی دارد. به این‌که افراد اثر بار می‌کنند، نمی‌کنند، چه اعتقادی دارد چه اعتقادی ندارد این‌ها ربطی ندارد. یک امر نفس‌الامری است.

س: حاج آقا ما قبول نداریم حرف امام را، ولی می‌گویم این استیعادی که شما از ربا می‌کردید را ??? آقای اثنی‌عشری ???

ج: مقلّد ایشان هستید؟

س: مؤید ایشان هستیم. حالا مقلّد هم شاید بشویم بعداً.

س: من عرض می‌کنم که شاید مرحوم امام ??? شاید مراد ایشان در همان ظرف است. یعنی ...

ج: نسبی که قرار ندادند.

س: ??? در آن ظرفی که باطل نمی‌دانند ???

ج: نه این را نمی‌فرمایند. یعنی نسبی.

س: درست آن هم نسبی است. یعنی عقلاء ???

ج: نه عقلاء نسبی نمی‌گویند اما ...

س: ما معتقدیم نسبی است.

ج: نه. نسبی نمی‌گویند.

س: یعنی عقلاء ظرف خودشان را ملاحظه می‌کنند نمی‌گویند من که ??? چون دیگری مترتب می‌کند ???

ج: نه. ملاکش را این نمی‌دانند.

س: امام را نمی‌گویم.

ج: نه سایر عقلاء را می‌گوییم.

ببینید آن‌ها هم یک امر واقعی می‌دانند. تخطئه می‌کنند دیگران را. آن‌ها فهم خودشان را طریق الی الواقع قرار می‌دهند و آن‌چه که ملاکات واقعی است. یعنی بین همه‌ی عقلاء ملاک حق بودن یک امر واقعی است. هر کسی فهم خودش را، استدلال خودش را، ذهن خودش را طریق به آن واقع قرار می‌دهد.

س: ما همان طریقت را می‌خواهیم بگوییم نسبی است.

ج: آن وقت نسبی نمی‌شود. نمی‌خواهد نسبی بگوید. می‌گوید من درک می‌کنم که این حق است یعنی در واقع ملاکی که برای حق است وجود دارد در آن. یا من می‌گویم باطل است یعنی آن ملاکی که برای باطل بودن وجود دارد در آن وجود دارد. می‌گویند آقا آن‌ها دارند اثر بار می‌کنند می‌گوید که آن‌ها دارند اشتباه می‌کنند. تخطئه می‌کند آن‌ها را. نه این‌که چون آن‌ها اثر بار می‌کنند پس ملاک از بین رفته، باطل نیست دیگر. باطل است چون یک ملاک واقعی دارد پیش آن‌ها.

س: یعنی امام می‌گوید ظرف دیگران را هم باید ملاحظه بکنیم دیگر؟

ج: بله. ظاهر این عبارات این است.

س: می‌گوید برای این‌که باطل ندانم اگر آن‌ها اثر مرتب کردند و لو این‌که من تخطئه می‌کنم با این حال باطل نیست.

ج: بله ظاهر عبارت این است. می‌گویم ما اگر این همین‌جور که ما می‌فهمیم از این عبارات باشد. متأسفانه این شاگردان ایشان که متضلع در کلمات ایشان بودند الان نیستند که آدم از آن‌ها بپرسد. شاید از آن شاگردانی که این درس‌ها را بوده همان آقای اشرفی که الان مشهود است. این‌ها درس بیع را می‌رفتند. می‌گویند از مستشکلین بحث بوده ایشان. حالا این یک مبنایی است.

س: مرحوم امام توی بحث حیل ربا، آن‌جا یک فرمایشی دارند ؟؟؟ اقتصاددانان هم این را قبول ندارند. اقتصاددانان این را باطل می‌دانند. اقتصاددانان هم مخالف هستند با ربا. ؟؟؟ بله مجموعه‌ی خیلی خوبی از اقتصاددانان می‌گویند که فرض به شرط زیاده یک امری است که به کلان اقتصاد ضربه می‌زند. منتها می‌گویند چرا انجام می‌شود؟ توجیهاتی دارند. شاید فرمایش ایشان این است که یعنی یک جمع کثیری ... نه این‌که حالا یک فرد یا دو فرد، چهار تایی، یک گوشه‌ای، نه. یک مجموعه‌ای از آدم‌ها این‌جور نباشند که بپذیرند نه این‌که حالا یک گوشه‌ای یک قومی یک قبیله‌ای توی یک جایی در یک نقطه‌ای از ... برای تعبیر ایشان شاهد می‌خواهم بیاورم حالا ایشان می‌گوید که اقتصاددانان نمی‌پذیرند این منظور ایشان این بوده ؟؟؟

س: این‌که خلاف ظاهر این عبارت است.

س: نه ببینید ما ؟؟؟

ج: خب این‌جاها تصریحات است.

س: ؟؟؟

ج: حالا یک نفر در عالم نه، ولی بالاخره یک عقلائی ...

س: ???

ج: همین الان ... در لواء مؤمن واقعاً تعبد عجیبی است.

س: ???

ج: نه حالا باطل است یا حق است؟

س: ???

ج: حق را می‌شود منع کرد؟ تخصیص بزنیم؟ باطل نیست دیگر. باطل است.

س: خودش می‌گوید مفسده نداشته.

س: من حیث المجموع حق است یا باطل است؟

س: ???

س: پس چرا منع کرده؟

س: منع کرده بخاطر این که ???

س: حالا در خیث و طیب شما چه می‌فرمایید؟ اگر ما یک مثال خیث و طیب ما مثلاً بگویم حشرات را نخورید، نمی‌دانم کذا نخورید شما ??? هر آن چه که در عالم وجود دارد را یک بخش خوبی از عالم جای دیگر دارند می‌خورند ما مصداقی از خیث و طیب هم داریم؟ که لا تأکلوا مثلاً خیث؟

ج: داریم.

س: چی هست مصداق، یکی را نام ببرید؟

ج: عذره.

س: حتماً عذرات را می‌خورند.

س: نه دیگر آن‌ها از چیز خارج است.

س: ???

ج: اولاً ایشان نگفته ... آخر ایشان حق و باطل را می‌گوید خیث را که نمی‌گوید که مقید است به این که کسی نخورد.

س: ???

ج: نه خیث چه هست؟ این که ... معمول طبایع از آن تنفر داشته باشند.

س: ??? معمول...

ج: نه توی معنای این افتاده. ولی می‌گوید که باطل معنای آن این نیست. این است که سلب کلی باشد. خب اگر سلب کلی نبود باطل نیست پس حق است.

س: الان خود شما حاج آقا دغدغه‌ی شما مگر دغدغه‌ی غیر از ??? فرمودید که ممکن است که حرف ایشان یک منطقی داشته باشد این سلب کلی مقید به یک فهم عرفی، آن موقعی که داریم می‌خوریم باشد که دیگر این که معلوم است ??? یک دانه که نمی‌تواند باشد. که آن استهجان فرمایش امام یک مقداری کم بشود حداقل. این را یک مقدار حالا مساعدت بکنید در حد ???

س: استهجان تعبیر خوبی نیست. فهم ما شاید مستهجن باشد.

س: فهم ما را از ایشان داریم می‌گوییم. کی جرأت دارد به امام بگوید ???

س: ولی انصافاً حالا آن ایراد به این عبارات... حالا شاید مراد امام چیز دیگری باشد آن وارد است به جهتی که عقلاً واقعاً ??? مراد ما همین بود. یعنی واقعی می‌دانند به این معنا که وعاء دیگران را وقتی که تخطئه می‌کنند نمی‌آیند بگویند که با این حال باطل نیست. در عین حالی که تخطئه می‌کنند باز هم می‌گویند باطل نیست. چیزی که ما می‌بینیم همین است.

س: این تعریف، تعریف به لازمه نیست؟ تعریف حق و باطل به چیزی که اثر دارد یا اثر ندارد اصلاً تعریف به لازمه است. تعریف ذاتش نیست. یعنی حق و باطل یک چیزی هست که بعداً تازه شارع می‌خواهد بگوید لا تأکلوا، اثر بار نکنید بلکه اثر بار بکنید.

ج: شاید فاء تخلل فاء می‌شود می‌گویند باطل است فلذا اثر ندارد. نه این‌که چون اثر ندارد باطل است.

س: بله تعریف به لازمه است.

س: ???

ج: بله از این‌که اثر ندارد انتزاع می‌شود از این انتزاع می‌شود باطل بودن؟ یا نه باطل آن هست که واقعیت ندارد.

س: آن تعبیر فلسفی هست دیگر. چون چیزی که مفسده دارد عدمی هست و این‌ها.

ج: نه آن معلوم نیست که باطل اسم آن باشد.

س: نه آخر این‌که می‌گویند باطل چیزی که واقعیت ندارد.

ج: بله آن واقعیت دارد. باطل نیست.

س: می‌فرمایی باطل چیزی است که واقعیت ندارد دیگر؟ درست است؟

ج: بله.

س: حالا آن‌هایی که واقعیت دارند و مفسده دارند چی؟ آن‌ها را برگردانیم به این‌که ???

ج: نه آن‌ها باطل نیستند.

س: ???

ج: نه باطل نیستند آن‌ها. شر است.

س: شرور را می‌فرمودید عدمی است.

ج: باطل آن است که وجود ندارد دلیل ندارد. دلیلی بر آن نیست.

س: اصلاً باطل چیزی نیست که یعنی کأنّ امام دارد می‌گوید که حق اقتضایی است باطل چیزی است که عدم اقتضاء اثر باشد. خیلی وقت‌ها باطل‌ها این‌جوری نیست. عدم اقتضاء اثر نیست بلکه اقتضاء فساد است.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.